



A Study of Allameh Tabatabai's Mystical Views

Somayeh Khademi ^{1*}, Kazem Asghari ²

1. Assistant Professor, Department of Religions and Mysticism, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran.
2. MA. Student, Department of Religions and Mysticism, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran.

DOI: 10.22034/NRR.2021.40335.1015

URI: https://nrr.tabrizu.ac.ir/article_13606.html

Corresponding Author:
Somayeh Khademi

Email:
s.khademi@azaruniv.ac.ir

Received: 2021/08/19

Accepted: 2021/11/10

Available: 2021/12/07

Open Access



Keywords:

Mysticism, Sufism,
Tariqat, Allameh
Tabatabai

ABSTRACT

Allameh Tabatabai has a multifaceted personality in the fields of exegesis, jurisprudence, philosophy and mysticism, but his mystical aspect has received less attention than his other scientific aspects; considering that Allameh is one of the Shiite mystical figures in the contemporary era; therefore, his mystical study is important. Allameh has presented important ideas about mysticism in his various works. In the present study, using descriptive and library methods, we have tried to explain and present Allameh's mystical views. The results of this study show that Allameh Tabatabai considers true mysticism as one of the ways to discover the truth that is in line with the religion of Islam. According to him, mysticism is a spiritual current arising from the religion of Islam, which is in fact the Qur'anic morality. He considers the pursuit of mysticism as a natural thing and believes that human beings are always seeking knowledge of the origin of existence, and this innate thing includes all human beings and does not include only a certain number.



فصلنامه دین پژوهی و کارآمدی



بررسی مشرب عرفانی علامه طباطبایی

_____ سمیه خادمی*^۱، کاظم اصغری^۲ _____

۱. استادیار، گروه ادیان و عرفان، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه ادیان و عرفان، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

DOI: 10.22034/NRR.2021.40335.1015

URI: https://nrr.tabrizu.ac.ir/article_13606.html

چکیده

نویسنده مسئول:

سمیه خادمی

ایمیل:

s.khademi@azaruniv.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۰۹/۱۶



دسترسی آزاد

کلیدواژه‌ها:

عرفان، تصوف، طریقت، علامه طباطبایی.

علامه طباطبایی دارای شخصیتی چند وجهی در زمینه علوم تفسیر، فقه، فلسفه و عرفان است، اما شأن عرفانی ایشان نسبت به ابعاد دیگر علمی ایشان، کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ با توجه به این که علامه از چهره‌های عرفانی شیعه در دوران معاصر هستند؛ بنابراین بررسی مشرب عرفانی ایشان حائز اهمیت است. علامه در آثار مختلف خود نظرات مهمی را در باب عرفان مطرح کرده است. در پژوهش حاضر، با استفاده از روش توصیفی و کتابخانه‌ای تلاش شده است که مشرب عرفانی علامه و دیدگاه‌های ایشان درباره عرفان بررسی و تبیین شود. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که علامه طباطبایی عرفان راستین را به عنوان یکی از راه‌های کشف حقیقت می‌داند که با دین اسلام، هم جهت است. بنا بر نظر ایشان، عرفان یک جریان معنوی برخاسته از دین اسلام است که در واقع همان اخلاق قرآنی محسوب می‌شود. ایشان طلب عرفان را امری فطری می‌دانند و معتقدند که انسان‌ها همواره در پی کسب معرفت نسبت به مبدأ هستی هستند و این فطری بودن، همه انسان‌ها را دربرمی‌گیرد و فقط شامل عده خاصی نیست.

بیان مسأله

عرفان در ایران وجود و صورت‌های مختلف و متنوعی دارد و در عرصه‌های علمی، عملی، ادبی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و تربیتی به نوعی خود را متجلی ساخته است.

در سپهر عرفانی خاص ایران امروز، یکی از چهره‌های مهم عرفان شیعی، علامه طباطبایی (۱۳۶۰-۱۲۸۱ ش.) است که از طرفی نقش احیاء در عرفان شیعی دارد و از طرف دیگر، صاحب مشرب خاص عرفانی است. علامه، شخصیت ذی‌ابعاد و جامعی داشتند (فناپی، ۱۳۹۳/۵۹). برخی از ابعاد شخصیتی ایشان، برخی ابعاد دیگر را شاید تحت شعاع قرار داده است. مثلاً بعد فلسفی و تفسیری ایشان بیشتر از ابعاد دیگر، مطرح بوده است. شاید بعد عرفانی ایشان رتبه دوم شهرت را دارد و بعد کلامی و فقهی ایشان نیز جز نزد خواص، مطرح نیست. در مورد بعد عرفانی علامه، آنچه برای اغلب عوام و گروهی از خواص مطرح شده این است که ایشان عارف بوده‌اند، اما از جریان و مشرب و جایگاه عرفانی ایشان اطلاعات چندانی ندارند. تاکنون اگر چه پژوهش‌هایی در رابطه با عرفان و معنویتی که مورد قبول ایشان بوده صورت گرفته ولی در مورد نحوه سیر و سلوکی که انجام می‌دادند، پژوهش‌های درخوری صورت نگرفته است.

هدف از تألیف این مقاله، بررسی مشرب عرفانی علامه طباطبایی است. با توجه به این که علامه یکی از عارفان معاصر محسوب می‌شود و دارای سلوک عملی همراه با اندیشه‌ها و آرای در عرفان نظری است؛ بنابراین در این پژوهش تلاش شده است که حقیقت عرفان، عرفان حقیقی و راستین، تحلیل و تعلیل سیر عرفان و تصوف در عالم اسلام، آسیب‌های عرفان و تصوف و برخی مواضع خاص ایشان، مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

در باره عرفان علامه و آرای ایشان نوشته‌هایی مخصوصاً به صورت مقاله وجود دارد، ولی اکثراً کل‌نگرانه و نظری هستند و وارد جزئیات کاربردی و طریقتی نشده‌اند، ضمن این که به برخی ابعاد طریقتی عرفان ایشان پرداخته نشده است. این آثار عبارتند از: کتاب «نظری به زندگی و برخی آرای علامه طباطبایی»^۱، که در این اثر، نظر علامه در مورد کلیات عرفان و تصوف بیان شده است. مقاله «نسبت تصوف و عرفان با تشیع و خاستگاه شیعی عرفان از منظر علامه طباطبایی»^۲، به رابطه تصوف و عرفان با تشیع و خاستگاه و سیر تاریخی عرفان و تصوف از دیدگاه علامه پرداخته است. همچنین مقالاتی با عناوین «نگاهی به عرفان و ولایت از منظر علامه طباطبایی»^۳، «مبانی عقلی عرفان عملی از دیدگاه علامه طباطبایی»^۴ و «اخلاق عرفانی قرآن با تأکید بر دیدگاه

۱. امید، مسعود، ۱۳۸۲، نظری به زندگی و برخی آرای علامه طباطبایی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش.

۲. نوروزی، اصغر، ۱۳۹۲، مجله حکمت عرفانی سال دوم، شماره دوم، صص ۵۲-۲۴.

۳. اندیشه علامه طباطبایی، دوره ۲، شماره ۲ بهار و تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۶۸-۱۴۹.

۴. رودگر، محمد جواد، ۱۳۹۱، مجله قیسات، سال هفدهم، شماره ۶۳، صص ۳۷-۸۰.

عَلَّامه طباطبایی^۱، در این حوزه، تالیف یافته است. اما مقاله حاضر در پی این است که با نگاهی جامع، ابعاد مختلف مشرب عرفانی عَلَّامه و مواضع او را در مسایل تعیین کننده این عرصه، باز نماید.

۱. نگاهی به زندگی و مسلک عرفانی عَلَّامه طباطبایی (ره)

سید محمد حسین قاضی طباطبایی معروف به عَلَّامه طباطبایی، در اسفند ۱۲۸۱ در تبریز به دنیا آمد. به گفته خودش در کودکی پدر و مادر خود را از دست داد و با برادرش سید محمدحسن معروف به الهی، تحت سرپرستی یکی از خویشان بزرگ شد. ایشان در ابتدا در تحصیل علم بسیار ناموفق بوده ولی پس از تضرع به درگاه الهی، تشنه علم و دانش می‌شود و تمام عمر با این تشنگی با تلاش خستگی‌ناپذیر در پی علم می‌رود. ایشان پس از چندی به نجف اشرف می‌رود و با پسر عموی خود سید علی آقا قاضی مأنوس می‌شود و همراه با هم‌حجره‌ای‌هایش سید محمدحسن (برادرش)، محمدتقی بهجت و میرزا علی اکبر مرندی به شاگردی او در عرفان و اخلاق در می‌آید. بعد از سال‌ها اقامت در نجف، عازم تبریز می‌شود و سپس به قم می‌رود و هجرت به قم نقطه عطفی در حیات علمی و فرهنگی ایشان می‌شود. ایشان در عرصه عرفان علمی و عملی وارث استاد خود و از چهره‌های دوران‌ساز بوده و شاگردان بسیاری را در عرفان علمی و عملی می‌پرورد از جمله: علی سعادت‌پرور، عبدالله جوادی آملی، حسن حسن‌زاده آملی، محمدتقی مصباح یزدی، عزیزالله خوشوقت، مرتضی تهرانی، یحیی انصاری شیرازی، سیدمحمدحسین حسینی تهرانی و ... ایشان در ۲۴ آبان ۱۳۶۰ در قم دار فانی را وداع می‌گوید (حسینی تهرانی، بی تا/ ۲۴-۲۳).

حیات عرفانی ایشان از همان بدو ورود به نجف و در برخورد اولیه با پسرعمو و استادش سیدعلی آقا قاضی آغاز می‌شود. عَلَّامه خودش در مورد این رویداد معنوی می‌گوید: «یک روز که در فکر بودم چه کنم! در خانه را زدند. در را باز کردم، دیدم یکی از علمای بسیار بزرگ نجف آمده است. ایشان چهره بسیار نورانی و جذابی داشتند؛ البته نسبتی هم با ما داشتند. ایشان وارد خانه شد و یک سری اشعار برایم خواند و جلسه را گرم و صمیمی کرد. بعد هم شروع کرد به توصیه نمودن، و تذکراتی فرمودند. این عالم بزرگ، مرحوم عَلَّامه حاج میرزا علی قاضی طباطبایی معروف به آقای قاضی بودند.» آیت الله قاضی در ضمن سخنانشان خطاب به عَلَّامه می‌گوید: «کسی که برای تحصیلی به نجف می‌آید، بهتر است علاوه بر تحصیل، به فکر تهذیب و تکمیل نفس خویش هم باشد.» عَلَّامه می‌گوید، پس از آن که ایشان تشریف بردند، خیلی منقلب شدم، سخنان‌شان خیلی در دلم نفوذ کرد، به حدی که در چندین سالی که در نجف بودم، در جلسات درس ایشان شرکت می‌کردم (لک علی آبادی، ۱۳۸۹: ۲۹-۳۰).

۵. رضا الهی منش و سعید حضوری، ۱۳۹۶، پژوهشنامه عرفان، شماره هفدهم، صص ۴۵-۶۶.

روش ویژه ایشان در طریقت عرفانی به تبع استادشان، عبارت بود از «معرفت نفس» (همان / ۴۹). ایشان همین روش و طریقت را به شاگردان خود نیز نظراً و عملاً انتقال می‌دهد. از جمله نکات مهمی که در طریقت عرفانی ایشان حائز اهمیت است، کلماتی است که در لحظات آخر عمر خود به زبان آورده و سالک الله الی الله را بدان سفارش کرده، و آن عبارت بوده از «مراقبه» و «محاسبه» (همان / ۷۹).

آثار و تلاش‌های عرفانی علامه طباطبایی در واقع بیشتر میدانی و عملیاتی است (تربیت شاگرد و تشکیل سازمان تربیتی) تا نظری و علمی، ولی برخی آثار عرفانی مستقل نظری هم دارند، ضمن این که در خلال آثار دیگرشان اشاراتی به مباحث عرفانی هم دارند.

مهم‌ترین و اصلی‌ترین مکتوب عرفانی علامه کتاب «رسالة الولاية» است. این رساله کوچک اما پرمغز، مورد توجه اهل عرفان علمی و عملی واقع شده است. دکتر همایون همّتی آن را تحت عنوان «ولایت نامه» ترجمه کرده، صادق حسن‌زاده آن را ترجمه و شرح کرده و آن را با مقدمه و تقریض علامه حسن‌زاده آملی چاپ نموده است. میرزا احمد اسدی نیز بر این رساله شرحی پژوهشی به نام «سلوک نفسانی» نوشته است.

در کتاب «رسالت تشیع» که مشتمل بر گفت و گوی علامه با پروفسور هانری کربن است، از صفحات ۹۵ تا ۱۲۰ دو تا بحث تحت عنوان «پیدایش سیر معنوی و عرفانی» و «به سوی حیات معنوی» صورت گرفته است. در کتاب «شیعه در اسلام»، مباحثی به نام «کشف» مطرح شده و در آن به بحث درباره انسان و درک عرفانی، ظهور عرفان در اسلام و راهنمایی کتاب و سنت به عرفان نفس پرداخته شده است.

در برخی جلد‌های میزان نیز در ذیل تفسیر برخی آیات شریف قرآن، به بحث‌هایی اشاره شده است، از جمله در: جلد دوم، در مورد «واژه عرفان» در صفحه ۳۷۲ - جلد پنجم، در مورد «سیر عرفان و تصوف در اسلام» در صفحه ۴۲۴ - جلد پنجم، در مورد «پیدایش مکتب تصوف و رواج آن» در صفحات ۴۵۶ به بعد - جلد ششم، در مورد «نظر دین درباره عرفان» در صفحه ۲۷۷، در مورد «اصناف اهل معرفت» در صفحات ۲۸۱ به بعد، مطالبی بیان شده است.

۲. نظر علامه (ره) در مورد سیر عرفان و معنویت در عالم اسلام

روایت و تحلیل علامه از آغاز و انجام و سیر معنویت و عرفان در عالم اسلام به این قرار است که در صدر اسلام از روش باطنی و سیر و سلوک معنوی خبری نیست و جز عده‌ای از زهاد و عباد که تنها با عمل صالح معروف بودند، کسی با یک عنوان دیگری تظاهر نکرده است و این امر تا اوایل سلطنت عباسی‌ها ادامه داشت. وضع اکثر قریب به اتفاق مسلمین در صدر اسلام، همین بود (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۷۴ / ۹۵-۹۳). ایشان معتقد است که:

«نفوذ و سر این تعلیمات معنوی، اهل بیت علیهم السلام که در رأس آن بیانات امیرالمؤمنین علی

ابن ابی طالب علیه‌السلام قرار گرفته بود، با مساعدتی که رفتاری‌های عمومی طبعاً نسبت به

این مقصد داشت، به علاوه این که پیوسته جمعی از مردان خدا که تربیت یافتگان این مکتب بودند^۱ و در حال تقید و تستر (پنهانی) زندگی می‌کردند، در میان مردم بودند و در مورد مناسب از حق و حقیقت گوشه‌هایی می‌زدند. مجموعه این عوامل موجب شد که عده‌ای در قرن دوم هجری از همان اکثریت، به مجاهدت‌های باطنی و تصفیه نفس تمایل نموده در خط «سیر و سلوک» افتادند و جمعی دیگر از عامه به ارادت آن‌ها برخاستند و با این که در همان اوایل ظهور، تا مدتی مبتلا به کشمکش‌های شدیدی بودند و در این راه هر گونه فشار را از قبیل قتل و حبس و شکنجه و تبعید متحمل می‌شدند ولی بالاخره از مقاومت دست برداشته پس از دو سه قرن، در تمام بلاد اسلامی ریشه دوانیده و جمعیت‌های انبوه دهشت‌آوری را به وجود آوردند» (همان / ۹۹-۹۸).

جمع معدودی که پیشرو این طایفه بودند، از اکثریت تسنن بودند و همان موجودی اعتقاد و عمل تسنن را زمینه قرار داده با همان مواد اعتقادی و عملی که در دست داشتند، شروع به کار نمودند و با همان زاد و راحله عمومی، راه سیر و سلوک را پیش گرفتند. این رویه از دو جهت در نتایج سیر و سلوک و مجاهدات معنوی‌شان نواقصی به وجود آورد: اولاً نقطه‌های تاریکی را که در متن معارف اعتقادی و عملی داشتند، حجاب گردیده و مانع گردید که یک سلسله حقایق پاک برایشان مکشوف شده خودنمایی کند و در نتیجه محصول کارشان مجموعه‌ای در آمد که خالی از تضاد و تناقض نمی‌باشد. کسی که آشنایی کامل به کتب علمی این طایفه دارد، یک رشته معارف خاصه تشیع را که در غیر کلام ائمه اهل بیت علیهم السلام، نشانی از آن‌ها نیست، در این کتب مشاهده خواهد کرد. ایشان خواهد دید که روح تشیع به مطالب عرفانی که در این کتاب‌ها است، دیده شده است ولی مانند روحی که در یک پیکر آفت دیده‌ای جای گزیند و نتواند برخی از کمالات درونی خود را به طوری که شاید و باید از آن ظهور بدهد، یا مانند آینه‌ای که به واسطه نقیصه صنعتی گره‌ها و ناهمواری‌ها در سطحش پیدا شود، چنین آینه‌ای صورت مرئی را نشان می‌دهد، ولی مطابقت کامل را تأمین نمی‌کند. ثانیاً نظر به این که روش بحث و کنجکاوای آن‌ها در معارف اعتقادی و عملی کتاب و سنت همان روش عمومی بود و در مکتب علمی ائمه علیهم السلام، تربیت نیافته بودند، نتوانستند طریقه معرفت نفس و تصفیه باطن را از بیانات شرع استفاده نموده و دستورات کافی را از کتاب و سنت دریافت دارند، لذا به حسب اقتضای حاجت در مراحل مختلف سیر و سلوک و منازل مختلفه سالکان، دستورات گوناگونی از مشایخ طریقت صادر شده، رویه‌هایی اخذ می‌شد که سابقه‌ای در میان دستورات شرع اسلام نداشت. در دنباله این عقیده، هر یک از مشایخ طریقت برای تربیت و تکمیل مریدان خود دستوراتی

۱. مانند سلمان فارسی، اویس قرنی، کمیل ابن زیاد، رشید هجری، میثم تمار.

تهیه کرده به مورد اجرا گذاشتند و هم انشعاباتی در سلسله‌ها پیدا شد، در نتیجه همین عقیده و عمل، روز به روز طریقت از شریعت فاصله گرفت (ر.ک. همان: ۱۰۲-۱۰۰).

به نظر علامه، البته «نمی‌شود انکار کرد که اقلیت شیعه نیز به همین درد مبتلا شد و اتحاد محیط با تأثیر قهری و جبری خود، همین فساد را به داخل جمعیت اهل طریقت از شیعه نیز انعکاس داده است و همانطور که روش عمومی اجتماعی اکثریت که از سیرت جاریه زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله منحرف شده بود، شیعه را تحت شعاع قرار داده و نگذاشت سیرت نبی اکرم را پس از استقلال، در میان جمعیت متشکل خود اجرا و عملی سازد و همچنین سلیقه‌های علمی که شیعه از ائمه اهل بیت اخذ کرده بودند، با آن همه صافی و روانی، در کم‌ترین زمانی تحت تأثیر سلیقه‌های علمی جماعت قرار داده رنگ‌های نامطبوعی از آن‌ها گرفت»^۱ (همان: ۱۰۲ و ۱۰۳).

۳. نقد تصوف

آنچه در قرون متقدم رایج بوده، اصطلاح تصوف بوده و اصطلاح عرفان در قرون اخیر رواج پیدا کرد. بعد از آن که بزرگانی مانند ملاصدرا و فیض کاشانی و ... بر طریق تصوف اصیل صحه گذاشتند و در عین حال حواشی منحرف و بازاری آن را به باد انتقاد گرفتند، کم‌کم صوفیه تعیین خود را از دست داد و از آن پس این علما و فقها بودند که محمل عرفان و معنویت و زهد و کرامت شدند (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۷۶: ۲۶۳).

علامه طباطبایی نیز عللی برای انحطاط تصوف نام برده است. بنابر نظر ایشان، هر شأنی از شؤون زندگی که عامه مردم با آن سر و کار دارند وقتی اقبال نفوس نسبت به آن زیاد شد، و مردم عاشقانه به سوی آن گرویدند، قاعده کلی و طبیعی چنین است که عده‌ای سودجو و حيله‌باز خود را در لباس اهل آن مکتب و آن مسلک در آورده و آن مسلک را به تباهی می‌کشند و معلوم است که در چنین وضعی همان مردمی که با شور و عشق روی به آن مکتب آورده بودند، از آن مکتب متنفر می‌شوند. همچنین جماعتی از مشایخ صوفیه در کلمات خود این اشتباه را کردند که طریقه معرفت نفس هرچند که طریقه‌ای است نو ظهور، و شرع مقدس اسلام آن را در شریعت خود نیاورده، الا این که این طریقه مرضی خدای سبحان است و خلاصه این اشتباه این بود که من در آوردی خود را به خدای تعالی نسبت دادند، و دین تراشیدن و سپس آن را به خدا نسبت دادن را فتح باب کردند، همان کاری را کردند که رهبانان مسیحیت در قرن‌ها قبل کرده و روش‌هایی را از پیش خود تراشیده آن را به خدا نسبت دادند، هم چنان که خدای تعالی ماجرای آنان را در آیه ۲۷ سوره حدید، نقل کرده و می‌فرماید: «و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا

۱. علامه نظیر همین بیان را در مورد سیر تصوف و معنویت در عالم اسلام در کتاب شیعه در اسلام، صفحات ۱۱۴-۱۰۸ و جلد پنجم ترجمه المیزان، صفحات ۴۵۷ و ۴۵۶ به عباراتی دیگر دارد.

کَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا»^۱. اکثریت متصوفه این بدعت را پذیرفتند و همین معنا به آن‌ها اجازه داد که برای سیر و سلوک رسم‌هایی و آدابی که در شریعت نامی و نشانی از آن‌ها نیست باب کنند، و این سنت تراشی همواره ادامه داشت، آداب و رسوم تعطیل می‌شد و آداب و رسوم جدید باب می‌شد، تا کار بدانجا کشید که شریعت در یک طرف قرار گرفت و طریقت در طرف دیگر، و یک نفر مسلمان صوفی جاز دانست هر حرامی را مرتکب شود و هر واجبی را ترک کند، و خانقاه و زاویه جای مساجد را بگیرد، کم کم طائفه‌ای بنام قلندر پیدا شدند، و اصلاً تصوف عبارت شد از بوقی و منتشایی^۲ و یک کیسه گدایی، بعداً هم به اصطلاح خودشان برای این که فانی فی الله بشوند، افیون و بنگ و چرس^۳ استعمال کردند (ر.ک: طباطبایی: ۱۳۷۴: ۴۵۷/۵ - ۴۵۸).

۴. وضع عرفان در زمان علامه

علامه طباطبایی در برخی عرصه‌ها مخصوصاً در فضای حوزه‌های علمیه مقام احیاء دارند، از جمله تفسیر، فلسفه و عرفان. ایشان در زمانه‌ای می‌زیستند که این سه حوزه در غربت و مظلومیت و مورد غفلت شدید بودند. با مجاهدات و پایمردی خاص ایشان بود که تفسیر، فلسفه و عرفان تجدید حیات پیدا کردند.

علامه به سلسله عارفانی تعلق داشت که عالم دین و غیرصوفی بودند. اگر بخواهیم از گذشته و حال فهرستی از این عالمان ربّانی و عارف را تهیه کنیم، فهرست مفصّلی خواهد بود. وقتی عرفان را در مقابل تصوف به کار می‌بریم، مراد از عرفان همان عرفان اسلامی ناب و شیعی است که ثمره سلوک چنین سالکانی است. ذکر جمیل این بزرگان در کتاب وزین «پاسداران حریم عشق»^۴ در کنار عرفان دیگر آمده است. علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی در کتاب رساله لبّ اللباب، به سلسله عرفای یک قرن اخیر اشاره‌ای کوتاه کرده است.

اگر بخواهیم به جریان‌شناسی مختصر عرفان در دوره معاصر ایران بپردازیم باید بگوییم جریان‌های جاری در این دوره عبارت‌اند:

۱. صوفیان و دراویش فرقه‌ای اعم از شیعه و سنی که عصر طلایی آن‌ها سر آمده و دیگر مانند گذشته‌ها رونقی ندارند.

۲. عالمانی که اشتغال به حکمت و عرفان علمی، اعم از نظری و عملی دارند.

۳. زاهدان و پارسایانی که فقیه، متکلم یا مفسر هستند.

۱. «و رهبانیتی که کشیشان از پیش خود بدعت نهادند، با این که ما بر آنان واجب نکرده بودیم مگر این معنا را که در پی تحصیل رضای خدا باشند، ولی واجب ما را آن طور که حقش بود رعایت نکردند».

۲. چوب و عصای خشن و برگه درویشان و قلندران

۳. بند، زندان، شکنجه - حوضی انگور در آن ریخته با پا بمالند لگد کنند تا شیره آن گرفته شود.

۴. همچنین رجوع شود به کتاب «علمای ربّانی در تاریخ تشیع»، حیدر قنبری، نشر شمیم کوثر، چاپ اول ۱۳۸۵.

۴. عرفان پڑوهان اهل ادب

۵. عامّة علاقمندان به معنویّت و عرفان

۶. پیروان عرفان‌ها و معنویّت‌های نوظهور. (فناپی، ۱۳۹۲ / ۴۹ و ۵۰)

در آن زمان عرفان ناب اسلامی چندان رونقی نداشت و در فضای حوزه سوء تفاهم گسترده‌ای نسبت به عرفان وجود داشت و اهل عرفان به معنای خاصّ کلمه متّهم و مطرود بودند. عالمان و متدینین باتقوا و زاهد هم به عنوان عارف شناخته نمی‌شدند. در چنین فضایی بود که علامه باید عرفان به معنی خاصّ را آن هم عرفانی که حسابش از آسیب‌های تصوّف تاریخی و حواشی جنجالی آن جدا و کاملاً در چهارچوب شرع و داخل در سنت معصومین علیهم السّلام باشد، به جریان می‌انداخت.

۵. چیستی عرفان از نگاه علامه

علامه طباطبایی نگاه ویژه‌ای به ماهیّت عرفان اسلامی داشته است. ایشان با تعابیر قابل تأملی از چیستی عرفان سخن گفته است. این تعبیرات عبارتند از:

۵-۱. معنای لغوی عرفان

علامه در بحث لغت به ویژه لغات قرآن بسیار تبحّر داشته است. ایشان در جلد دوم المیزان در تفسیر آیات ۲۴۱ و ۲۴۲ سوره بقره، آنجا که در مورد معنای کلمات قرآنی که بر انواع ادراکات آدمی دلالت می‌کنند، بحث می‌کند، در مورد معنای عرفان و معرفت می‌گوید: «و اما کلمة عرفان و معرفت، به معنای آن است که انسان صورتی را که در قوّة درآگاهش ترسیم شده، با آنچه که در خزینة ذهنش پنهان دارد، تطبیق کند، و تشخیص دهد که این همان است یا غیر آن، و بدین جهت است که گفته‌اند معرفت عبارت است از ادراک بعد از علم قبلی» (طباطبایی، ۱۳۶۰، ج ۲ / ۳۷۲؛ روحی و فیاض بخش، ۱۳۹۲ / ۴۳۵). منظور این است که عارف علم قبلی به معروف خود دارد و علم جدیدش را با علم پیشین (صورت معروف) تطبیق می‌کند، یعنی علم به معنای عرفان و معرفت، مستلزم علم پیشین است.

۵-۲. عرفان، یکی از راه‌های کشف حقیقت

بنابر نظر علامه، راه‌های وصول به حقیقت دینی بنا بر آنچه در عالم اسلام جریان داشته، عبارتند از:

۱- راه عقلی یا تفکر و تعقل و تدبّر در آیات آفاقی و انفسی که مبتنی بر مقدمات بدیهی است.

۲- راه ظواهر دینی یا اوامر و نواهی دینی یا ارشاد مولوی.

۳- راه تهذیب تصفیة نفس، اخلاص در بندگی، معرفت نفس یا ولایت و کشف (طباطبایی، ۱۳۷۸ / ۸۱-۷۸).

گفتنی است که طوایف مختلف در جهان اسلام هر کدام یکی از این راه‌ها را در پیش گرفته‌اند، اما علامه این سه راه را در طول هم می‌داند و از نظر ایشان هیچ یک از این راه‌ها جانشین و جایگزین دیگری نمی‌شود. با این

توضیح که ظواهر شریعت، راه رسیدن به باطن است و تفکر و تعقل عقلی هم مقدمات فکری عرفان را برای انسان تأمین می‌نماید.

وجه تمایز راه کشف عرفانی با راه‌های دیگر این است که این نوع کشف، حضوری و شهودی است و عارف به حاقّ واقعیت دست می‌یابد نه مفهوم ذهنی و صورت آن. مثل عارف، مثل بیننده‌ای است که به تماشای معلوم خود نشسته، نه شنونده‌ای که از دور صداهایی را از معلوم خود شنیده باشد. عارف در معنای مورد نظر علامه، کسی است که به حقیقت و لبّ دین نایل می‌شود و دینداری او عمق شهودی و عینی دارد.

از دیدگاه علامه کسانی هم که به عرفان و معرفت نفس اشتغال دارند، به چند طائفه تقسیم می‌شوند:

اول، آن‌هایی که اشتغالشان از این باب است که می‌خواهند آثار غریبه نفس را که از حیطة اسباب و مسببات مادی خارج است، احراز نموده و به این وسیله راهی برای معیشت و یا اعمال سایر اغراض خود پیدا کنند، مانند اساتید طلسمات، و تسخیر روحانیات کواکب، و موکلین بر امور، و تسخیر جنّ و ارواح انسانی و همچنین مانند آنان که با دعا و افسون سر و کار دارند.

دوم، آن‌هایی که کار با خود نفس دارند، و می‌خواهند به وسیله دل‌کندن از امور مادی و امور خارج از نفس و نیز به وسیله دل‌بستن به نفس، سر از حقیقت آن در آورند، و در آن غور کنند، مانند طبقات و مسلک‌های مختلف تصوف. این دسته به دو طایفه تقسیم می‌شود: طایفه‌ای از این‌ها، این طریقه را تنها برای این جهت سلوک می‌کنند که به این طریقه علاقمند هستند، البته از مختصری از معارف نفس هم بهره‌ای دارند، لیکن این معرفت برای آنان هیچوقت بطور کامل و تمام دست نمی‌دهد، زیرا اینان از آنجایی که غیر از خود نفس، غرض دیگری از این معرفت ندارند، از همین جهت از آفریدگار نفس یعنی خدای تعالی که سبب حقیقی نفس است و زمام نفس در وجود و آثار وجودش به دست اوست، غافل‌اند، از این رو آن‌طور که باید نتوانستند به معرفت‌النفس نایل شوند. آیا سزاوار نیست این قسم معرفت را از نظر این که باز با علوم و آثار غریبه نفس توأم است کهانت بنامیم؟ از این دسته طایفه دیگری هست که طریقه معرفت‌النفس را از این نظر دنبال می‌کنند که این معرفت، خود وسیله معرفت به پروردگارشان است، این طریقه معرفت‌النفس همان معرفت‌النفسی است که دین هم مردم را به آن دعوت نموده و آن را تا اندازه‌ای می‌پسندد (همان: ج: ۲۸۲ - ۲۸۰). از بیانات علامه در مورد طوایف تصوف به خوبی بر می‌آید که ایشان تنها طایفه اخیر را اهل عرفان واقعی می‌دانند.

۵-۳. عرفان، یکی از راه‌های پرستش و دینداری

به بیان علامه، «هر انسانی به واقعیت ثابتی ایمان دارد و گاهی که با ذهنی صاف و نهادی پاک به تماشای واقعیت ثابت جهان آفرینش می‌پردازد، از سوی دیگر نیز ناپایداری اجزای جهان را درک می‌نماید، جهان و پدیده‌های جهان را مانند آینه‌هایی می‌یابد که واقعیت ثابت زیبایی را نشان می‌دهند که لذت درک آن هر لذت دیگری را در

چشم بیننده خوار و ناچیز می‌نمایاند و طبعاً از نمونه‌های شیرین و ناپایدار زندگی مادی باز می‌دارد. این همان جذبه عرفانی است» (همان، ۱۳۷۸ / ۱۰۹).

از نظر علامه عارف کسی است که خدا را از راه مهر و محبت پرستش می‌کند، نه به امید ثواب و نه از ترس عقاب، و از اینجا روشن است که عرفان را نباید در برابر مذاهب دیگر، مذهبی شمرد؛ بلکه عرفان، راهی است از راه‌های پرستش و راهی برای درک حقایق ادیان در برابر راه ظواهر دینی و راه تفکر عقلی است (رک. همان).

۵- ۴. عرفان، معرفت به باطن دین و اسرار و حقایق ناپیدای آن

باید این نکته را هم خاطر نشان ساخت که از دیدگاه علامه، نظر دین به مسئله عرفان نفس، نظر استقلال نیست؛ بلکه نظر آلی و طریقی است، زیرا معلوم است که ذائقه دین راضی نیست به این که مردم به امری سرگرم باشند که هیچ مربوط به معرفت پروردگار و عبادت او نباشد، دین که لحن گفتارش این است که: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» و یا این که می‌فرماید: «لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ»^{۱۲}، چطور ممکن است راضی شود مردم عبادت و معرفت خدا را کنار گذاشته و تنها و تنها به عرفان نفس بپردازند؟! پس معلوم می‌شود عرفان هم انگیزه اصلیش همان دین فطری بوده، و گرنه خودش به خودی خود چیزی نیست که از فطرت سرچشمه گرفته باشد، و فطرت انسانی انسان‌ها را به آن دعوت کرده باشد، تا این که گفته شود شاخ و برگ‌هایش هم به اصل واحدی که همان دین فطری باشد منتهی می‌شود (همان، ۱۳۷۴: ج. ۶ / ۲۷۷).

شایسته است در اینجا به بحث شریعت، طریقت و حقیقت نیز اشاره‌ای شود. بحث شریعت، طریقت و حقیقت و نسبت بین این سه همواره در میان اهل تصوف مطرح بوده و به ویژه در مجادلات خود با مخالفان مواضع خود را در این خصوص تصریح می‌کرده‌اند. شریعت همان احکام و دستورات ظاهری دین است و طریقت، راه سیر و سلوک صوفیانه و عارفانه است که شرایط خاصی دارد و مخصوص سالکان راه حق است. حقیقت، نیز همان مشاهده ربوبیت است. واقعیت این است که بدنه صوفیه خواه شیعه و خواه سنی همواره بر ادای واجبات و مستحبات شرعی اصرار داشته‌اند و به خلاف آنچه برخی مخالفان تصوف گفته‌اند، صوفیان و عارفان واقعی اعمال دین را ترک نمی‌کردند (سجادی، ۱۳۸۹ / ۱۵-۱۳).

از نظر علامه، آنچه که کتاب و سنت که راهنمای به سوی عقل‌اند، این است که در ماورای ظواهر شریعت، حقائق هست که باطن آن ظواهر است. ایشان در این باره فرموده‌اند: «این معنا از کتاب و سنت قابل انکار نیست، و نیز این معنا درست است که انسان راهی برای رسیدن به آن حقائق دارد، لیکن راه آن به کار بستن همین ظواهر

۱۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹: «در نظر خدا دین عبارت است از تسلیم».

۲. سوره زمر، آیه ۷: «خدا کفر را برای بندگان خود نمی‌پسندد».

دینی است، البته آن طوری که حق به کار بستن است نه به هر طوری که دلمان بخواهد و حاشا بر حکمت پروردگار که حقایق باطنی و مصالحی واقعی باشد، و ظواهری را تشریح کند که آن ظواهر بندگان را به آن حقائق و مصالح نرساند، آری همیشه گفته‌اند که ظاهر عنوان باطن، و طریق رسیدن به آن است، و باز حاشا بر خدای عز و جل که برای رساندن بندگان به آن حقائق، طریق دیگری نزدیک‌تر از ظواهر شرعش داشته باشد، و آن طریق را تعلیم ندهد و به جای آن یا از در غفلت و یا سهل‌انگاری به وجهی از وجوه ظواهر شرع را که طریق دورتری است تشریح کند، با این که خود او تبارک و تعالی در آیه ۸۹ سوره نحل فرموده: "وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ" پس این کتاب و این شریعت هیچ چیزی را فروگذار نکرده است» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج. ۵ / ۴۵۸ و ۴۵۹).

۵-۵. عرفان، اخلاق قرآنی

در آیات و روایات، از اخلاق و معنویت به عنوان تقوا، ایمان، تزکیه نفس، تهذیب نفس، جهاد با نفس، جهاد اکبر، معرفت نفس، حیات طیبه، حسن خلق و ... تعبیر شده است.^۱ از نظر علامه، تعالیم دین در سه قسمت بیان می‌شود: عقاید، اخلاق و احکام. اخلاق، مهم‌ترین قسمت تعالیم اسلام است و راه حصول آن نیز بسی دشوار است. در جهان اسلام سه‌گونه اخلاق عرضه شده است: اخلاق روایی، اخلاق فلسفی، اخلاق عرفانی و شهودی. برخی نیز مانند ملا احمد نراقی، هر سه را با هم جمع کرده است. از نظر علامه، در روش تربیت اخلاقی، سه مسلک وجود دارد که عبارتند از: اخلاق دنیوی، اخلاق اخروی، اخلاق خاص قرآنی (رمضانی، ۱۳۹۵ / ۱۴۱ - ۱۳۹). از نظر ایشان، اخلاق خاص قرآنی همان اخلاق عرفانی و شهودی است و این اخلاق را قرآن عرضه کرده و خاص قرآن است و پیش از قرآن در تعالیم انبیا فقط تا سطح اخلاق اخروی بیان شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج. ۱ / ۵۲۸-۵۰۰).

در اخلاق دنیوی، انسان در پی کسب فضایل است برای این که با کسب این فضایل از آثار دنیوی آن بهره‌مند شود مانند این که مورد تحسین مردم واقع شود و محبوبیت پیدا کند. در اخلاق اخروی، انسان در پی تحصیل بهشت برین و خلاصی از عذاب دوزخ است. در اخلاق خاص قرآنی یا اخلاق عاشقانه، آنچه اصل و هدف است، قرب و رضای الهی و عشق به خدای متعال است. در این روش تربیتی، رذایل اخلاقی به طور ریشه‌ای و یکجا محو و ریشه‌کن می‌شود (عزیزی تهرانی، ۱۳۷۸: ۲۳-۲۰). در این نوع اخلاق همان دستورات اخلاقی اسلام با

۱. برای مثال رجوع شود به: آل عمران، ۱۶۴ - شمس، ۹ و ۱۰ - طه، ۷۶ - نحل، ۹۷ - و ... درباره روایات نیز به کتب کافی، جلد دوم، وسایل الشیعه جلد هشتم، و ... (به نقل از درسنامه علم اخلاق، ج. ۱، محمد جباران، نشر هاجز، چاپ دهم ۱۳۹۰).

رویکرد و نیت و مراقبه‌ای دیگر مطرح می‌شود. عارف در این ساحت اخلاقی، آثار دنیوی و قضاوت مردم دنیا یا دستیابی به بهشت و خلاصی از جهنم را در نظر نمی‌گیرد و فقط خدا را هدف و منظور خود قرار می‌دهد.

۵-۶. عرفان، معرفت‌النفس

عرفان‌النفس مورد نظر در اینجا، مسئله فکری و نظری نیست، بلکه مقصدی است عملی که جز از راه عمل نمی‌توان معرفت تام و کامل درباره آن به دست آورد، و اما علم‌النفسی که فلاسفه قدیم، کتاب‌ها در پیرامون آن تدوین کرده‌اند، علمی نیست که چیزی از این غرض را که اشاره شد تأمین کند، و همچنین علم‌النفس تربیتی که متأخرین در همین تازگی‌ها کتاب‌هایی در باره آن نوشته‌اند، نیز در حقیقت شعبه‌ای است از فن اخلاق به سبک قدیم، و در ایفای غرض مذکور اثری ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۰/۲۸۳).

عرفان، در اصل معرفت‌الرب است اما بنا بر روایات معصومین (ع) و تلقی اهل معنا، راه معرفت‌الرب، معرفت‌النفس است. ایشان در این مورد به حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱، که از پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) نقل شده است، استناد کرده است (لک علی آبادی، ۱۳۸۹/۴۹). ایشان در رساله الولاية، احادیث مربوط به معرفت‌النفس را جمع کرده و شرح کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۷/۷۳).

اهمیت معرفت‌نفس در روایاتی متعددی بیان شده، مانند فرمایش رسول اکرم (ص) که فرمود: هرکس خود را بهتر شناخت، خدای خود را بهتر شناخته است؛ «أَعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ، أَعْرِفْكُمْ بِرَبِّ»^۲ همچنین از آن حضرت سؤال شد، راه معرفت حق چگونه است؟ فرمود: معرفت‌نفس؛ «كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الرَّبِّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ النَّفْسِ»^۳، و حدیث امیر مؤمنان (علیه‌السلام) که فرمود: کسی که بر معرفت‌نفس ظفر یابد، به بزرگ‌ترین فوز نایل شده است؛ «نال الفوز الأكبر من ظفر بمعرفة النفس» (خوانساری، ۱۳۴۶/ج ۴، ح ۳۷۲). در جوامع روایی، احادیث فراوانی است که راه معرفت‌نفس را بیان کرده و ضمن ترغیب به این راه، روشن ساخته است که چگونه انسان می‌تواند با تهذیب نفس و تزکیه و اخلاص و برحذر بودن از جهالت‌نفس و غفلت از آن به معرفت‌رب نایل شود. برخی از این روایات با زبان تشویق، به معرفت‌نفس دعوت کرده و زبان برخی دیگر هشدار نسبت به جهالت و غفلت نسبت به نفس است، برخی با بیان آثار سازنده معرفت‌نفس و بعضی با بیان پیامدهای منفی و سوزنده جهل به نفس، این مهم را بیان داشته است.

۱. جعفر بن محمد (منسوب)، مصباح‌الشریعه، ۱۴۰۰، ص ۱۳؛ ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی العزیزة، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۱۰۲؛ فخررازی، تفسیر

کبیر، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۹۱، ج ۹، ص ۴۶۰ و ج ۳۰، ص ۷۲۱.

۲. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، نرم افزار معجم موضوعی بحار الانوار [لوح فشرده]، بحار الانوار.

۳. همان.

از نظر علّامه «آثار دینی، اعمال و عبادات و همچنین آثار ریاضت‌ها و مجاهدات چنان است که بین آنها و بین نفس انسانی روابط معنوی و باطنی برقرار شده و در حقیقت اشتغال به آن عبادات و ریاضات به هر مقدار که باشد اشتغال به امر نفس است» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۶: ۲۷۴). و خارج از نفس نیست؛ چرا که نزدیک‌ترین راه‌های وصول انسانی به معرفت الله، همان راه معرفت نفس است و این راه کامل‌ترین نتیجه را دارد و این چیزی است که تردیدی در آن نمی‌توان کرد. تنها سخن در مورد کیفیت سیر و پیمودن مسیر این راه است (همان، ۱۳۸۷/ ۷۲ و ۷۶).

علّامه در ذیل آیه ۵۶ سوره ذاریات (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) و آیات نظیر آن به تدبّر می‌نشیند و نتیجه می‌گیرد که عبادت و معرفت متلازم هستند، به این معنی که عبادت مستلزم معرفت است و خود عبادت نیز منجر به معرفت می‌گردد. به عبارت دیگر، عبادت باید از روی معرفت باشد تا معرفت به بار آورد و معرفتی که نیازمند عبادت و عمل است از دو راه حاصل می‌شود: سیر آفاقی و سیر انفسی. راه دوم در واقع عبارت است از رجوع و بازگشت به نفس و شناخت خداوند از طریق آن، زیرا شناخت موجود غیرمستقل از شناخت موجود مستقل جدا نیست (همان: ۸۴-۸۲).

۵-۷. عرفان، شکوفایی فطرت انسانی

فطرت در واقع نحوه وجودی انسان است. آفریننده‌ی انسان، او را به نحو خاص و متمایز از فرشته و حیوان آفریده و وجود او بالقوه مستعد حقایق الهی است که در سرشت او نهاده شده است. اگر قوای نهفته در آفرینش و سرشت انسان فعلیت یابد، همان انسان کامل و خلیفه حضرت حق در تمام اسما و صفات خواهد بود. اما همانطور که گفته شد، فطرت فقط زمینه و استعدادی است در انسان و شکوفایی و فعلیت آن مشروط به تربیت و نحوه زندگی و سلوک خاصی است. تمام انسان‌ها مفضول به فطرت الهی هستند ولی این ودیعه الهی در هر کسی فرصت ظهور و پیدایی نمی‌یابد. در مورد فطرت بزرگانی مانند آیت الله شاه آبادی، استاد امام خمینی در بخش سوم کتابی به نام «رشحات البحار» بحث کرده است. در واقع بحث فطرت در چند دهه اخیر توسط علّامه (ره) رواج یافت و بعد از ایشان توسط شاگردانشان مثل شهید مطهری و دیگران رواج پیدا کرد.

علّامه طباطبایی (ره)، فصل سوم رساله الولاية را اختصاص به این بحث داده است که راهیابی به باطن عالم و اسرار غیب مخصوص انبیاء (ع) نیست، بلکه برای همگان امکان پذیر است. این مسئله که «آیا این مقام و مرتبت، فقط مخصوص انبیا می‌باشد و یک موهبت الهی انحصاری برای آنهاست یا این که برای دیگران نیز که اقتدای علمی و عملی به آن نموده‌اند، امکان پذیر است؟ به عبارت دیگر، آیا این اطلاع بر امور باطنی و اسرار غیبی مخصوص انبیاست و دیگران در این عالم ماده نمی‌توانند به آن راه یابند مگر بعد از مرگ یا این که این مقام یک

امر اکتسابی است و برای دیگران نیز امکان پذیر است؟ به نظر ما قول دوم صحیح است و افراد دیگر هم می‌توانند به اسرار عالم راه پیدا کنند» (همان، ۱۳۸۱: ۴۳).

علامه در بسیاری مباحث از جمله در مباحث دینی و عرفانی بر فطرت تکیه می‌کند. عرفان و اخلاق مبتنی بر فطرت، همان است که تحت عنوان اخلاق قرآنی بحث کردیم. بنا بر این، در اینجا تربیت اخلاقی، همان ترکیه و رشد و شکوفایی استعدادهای فطری نفس است (فقیهی، ۱۳۹۳: ۸۳-۷۳). فطرت وجود خاص انسانی و ساختار وجودی اوست که کمالات الهی و انسان بالقوه در آن نهادینه و سرشته شده است.

علامه در مورد فطری بودن عرفان می‌گوید: «توحید ذاتی بیان شده، امری است که انسان، با شهود تام و ساده، آن را می‌یابد؛ زیرا انسان به مقتضای اصل فطرت، وجود را ذاتاً درک می‌کند و نیز درک می‌کند که هر تعینی از یک اطلاق و بی‌قیدی‌ای، ناشی می‌گردد، زیرا مشاهده مقید، بدون مشاهده مطلق نیست. و نیز مشاهده می‌کند که هر تعینی - خواه در خودش و یا در دیگری - ذاتاً وابسته و متکی به اطلاق است؛ در نتیجه، مطلق تعین وابسته و قائم به اطلاق تام و کامل خواهد بود» (طباطبایی، ۱۳۸۸/۳۴).

بنا بر این، به نظر علامه: «از آنجایی که دین فطری، انسان را به زهد دعوت می‌کند، زهد هم به عرفان نفس راه می‌نماید، پس مستقر شدن یک دین در بین یک امت و جای گرفتن آن در دل‌ها، خود به خود مردم را آماده و مهیا برای این می‌سازد که طریقه عرفان نفس را اختیار و اصولاً فکر این کار را در بین آن‌ها به وجود می‌آورد و باعث می‌شود بعضی از افرادی که واجد جمیع عوامل و شرایط مقتضی هستند، این طریقه را اخذ نمایند. پس پیدا شدن این طریقه در بین یک امت به وراثت نیست بلکه استقرار و مکث روح دینی در یک مدت معتابه در بین یک امت باعث این است که این طریقه صحیح یا باطل در بین ایشان به وجود آید، اگرچه هیچگونه ارتباطی با سایر امم نداشته باشند، که از آنان به ارث ببرند، پس نباید گفت به وجود آمدن این طریقه از راه وراثت و سرایت از قومی به قوم دیگر انتشار یافته است» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج. ۶ / ۲۸۱ و ۲۸۲).

۵-۸. عرفان، راه تشیع

کسانی در مورد نسبت و پیوند خاص تشیع و عرفان و تصوف سخن گفته‌اند.^۱ میان تصوف و تشیع نقاط تلاقی بسیار است. معنویت تشیع، قرابت قطب متصوفه با امامت تشیع، ولایت و ... از جمله این نقاط تلاقی است. ضمن اینکه می‌دانیم اکثر طریقت‌های اهل تصوف سنی سرسلسله خود را به برخی از ائمه شیعه، از جمله امام علی(ع)، امام صادق(ع)، امام رضا(ع) رسانده‌اند. عطار نیشابوری در ابتدای تذکرة خود درباره امام صادق(ع) بحث می‌کند.^۲

۱. برای مثال ر. ک: تشیع و تصوف، دکتر کامل مصطفی الشیبی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم ۱۳۹۶.

۲. تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، بررسی، تصحیح متن و توضیحات و فهار دکتتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۳.

«اما این نظر هم که تشیع و تصوف یکی باشند، درست نیست؛ چرا که اکثر اهل تسنن قبل عهد تیمور و مغول، مذهب تسنن داشته‌اند» (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۷۶ / ۲۲۴).

علّامه طباطبایی، اصول مذهب شیعه را چنان بیان می‌کند که بعد معنوی آن کاملاً هویدا می‌شود و معلوم می‌شود که از نظر ایشان، جوهره تشیع با عرفان ناب اسلامی یکی است. به بیان علّامه، مذهب شیعه، یعنی آنچه از کتاب و سنت مطابق نقل و روایت از طریق اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید، این است که:

۱- وراى عالم ماده و طبیعت و پس پرده غیب، حقایق اصیلی است که انسان دیر یا زود و بلاخره در دم مرگ و روز رستاخیز به آن‌ها اطلاع یافته، برایش مشهود و مکشوف خواهد افتاد.

۲- اما برای انسان یک راه اختیاری و اکتسابی وجود دارد که با پیمودن آن در همین دنیا، حق و حقیقت امر را کشف و مشاهده می‌نماید.

۳- این راه، همان راه اخلاص در بندگی حق است.

۴- راه وصول به حق و حقیقت و طریق برای حیات سعادت حقیقی، تبعیت کامل از شریعت اسلامی است.

۵- چنان که ظاهر شریعت حامی و مبینی دارد، باطن شریعت نیز که مرحله حیات معنوی انسان و مقامات قرب و ولایت است، حامل و حافظ و قافله‌سالاری لازم دارد. خداوند متعال در هر عصری یک فرد از افراد انسان را با تأیید مخصوصی برمی‌گزیند و بر این مقام، که مقام کمال انسانی است، هدایت می‌کند، و به واسطه ایشان، دیگران را به درجات مختلف این مقام، راهنمایی می‌نماید (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج. ۶ / ۱۱۴ - ۱۱۱).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

عَلَّامه طباطبایی (ره) از احیاگران عرفان ناب شیعی در دوره معاصر است. ایشان ماهیت عرفان راستین را یکی از راه‌های کشف حقیقت، پرستش و عبودیت، اخلاق قرآنی، معرفت‌النفس، شکوفایی فطرت الهی انسان، و راه تشیع یا امام‌شناسی، می‌داند.

در مشرب عرفانی عَلَّامه، استاد اخلاق و عرفان، مجتهد است؛ همچنین عرفان امری اختصاصی نیست؛ بلکه عمومی است، اسلام خود زمینه‌ساز عرفان و معنویت بوده است، ایشان عرفان را ذاتاً و حقیقتاً امری عملی می‌داند نه فکری و نظری. از نظر علامه، راه رسیدن به باطن و حقیقت جز شریعت نیست؛ و نظر دین به عرفان، آلی است نه استقلالی.

عَلَّامه طباطبائی، درباره ظهور تصوّف و صوفیان در اسلام در سده‌های اوّل و تحولاتی که در آنها به وجود آمده و همچنین اظهار انتساب غالب آن‌ها به حضرت علی علیه السّلام و شیوع آن تا سده هفتم و سپس افول این طایفه، مطالب مهمّی در آثار خود ذکر کرده است.

علامه اهل عرفان را به دو دسته تقسیم کرده است که عبارتند از: الف) آن‌هایی که به دنبال غرایب نفس‌اند. ب) آن‌هایی که به دنبال معرفت نفس‌اند؛ اینان نیز دو دسته‌اند: کسانی که به دنبال علایق نفس‌اند و کسانی که دنبال خدا هستند.

علامه طباطبایی علل انحطاط تصوّف را در دو مسئله سوءاستفاده و سودجویی برخی از تصوّف در میان خلق و نسبت دادن طریقت ابداعی به خدای متعال می‌داند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- قرآن کریم، ۱۳۶۰، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ اول، تهران، نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- جباران، محمد، ۱۳۹۰، *درسنامه علم اخلاق*، ج. ۱، چاپ دهم، قم، نشر هاجر.
- حسینی طهرانی، محمدحسین، ۱۳۶۶، *رسالة لبّ اللباب*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات حکمت.
-، بی تا، *مهر تابان*، چاپ اول، قم، انتشارات باقرالعلوم.
- خوانساری، جمال‌الدین محمد، ۱۳۴۶، *شرح غرر الحکم و درر الکلم*، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- روحی، محمد و فیاض بخش محمدتقی، ۱۳۹۲، *تفسیر واژگان قرآن کریم*، چاپ اول، تهران، انتشارات فردا.
- رضانی، رضا، ۱۳۹۵، *آرای اخلاقی علامه طباطبایی*، چاپ دوم، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۶، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- سجادی، سیدضیاء الدین، ۱۳۸۹، *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات سمت.
- سعادت پرور، علی، ۱۳۸۸، *پاسداران حریم عشق*، چاپ اول، تهران، انتشارات احیاء کتاب.
- الشیبی، مصطفی کامل، ۱۳۹۶، *تشیع و تصوف*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۸، *رسایل توحیدی*، چاپ دوم، قم، بوستان کتاب.
-، ۱۳۷۸، *شیعه در اسلام*، چاپ سیزدهم، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
-، ۱۳۸۱، *طریق عرفان*، ترجمه صادق حسن‌زاده، چاپ دوم، قم، نشر بخشایش.
-، ۱۳۸۷، *ولایت نامه*، ترجمه دکتر همایون همّتی، چاپ اول، تهران، انتشارات روایت فتح.
-، ۱۳۷۴، *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
- عزیزی تهرانی، علی اصغر، ۱۳۷۸، *اخلاق در نگاه علامه*، چاپ اول، قم، انتشارات دارالصادقین.
- فقیهی، سیداحمد، ۱۳۹۳، *روش‌های تربیت اخلاقی در المیزان*، چاپ اول، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- فناپی اشکوری، محمد، عرفان در ایران، ۱۳۹۲، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، شماره ۱، صص ۴۷-۶۸.
-، ۱۳۹۳، *مقدمه‌ای بر فلسفه اسلامی معاصر*، چاپ دوم، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- لک علی آبادی، محمد، ۱۳۸۹، *کیش مهر*، چاپ سوم، قم، انتشارات هنارس.
- محمد ابن حسین، آقا جمال خوانساری، شرح غرر الحکم، ۱۳۴۶، چاپ چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.